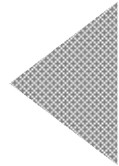


واکاوی تئوری بحران در فرآیند توسعه سیاسی بر اساس نظریه لوسین پای



مسعود اخوان کاظمی^۱

امید شکرانه ارزنقی^۲

(تاریخ دریافت ۹۹/۱۰/۱۸ - تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۹/۱۰)

نوع مقاله: علمی پژوهشی

چکیده

موضوع بحران و توسعه سیاسی یکی از دغدغه‌های اصلی جامعه بشری است که با یکدیگر ارتباطی دوسویه دارند. توسعه سیاسی بنا به اهمیت و کارکردی که دارد با حوزه‌ها و مباحث متنوعی مانند اقتصاد، امنیت ملی، فرهنگ، مشروعیت، جهانی شدن و سایر موارد ارتباط برقرار می‌کند که هر یک می‌توانند مشکلاتی را برای یک حکومت فراهم آورند... زمانی که این مشکلات عمق پیدا می‌کنند، می‌توانند به بحران تبدیل شوند. در واقع، بحث توسعه سیاسی و ضرورت رفع بحران‌های موجود در مسیر آن، جزء مباحثی است که ذهن دولت مردان و دانش پژوهان علوم اجتماعی و سیاسی را به خود مشغول کرده است. از جمله این نظریه‌پردازان، «لوسین پای» می‌باشد که بحث بحران‌های پنج‌گانه موجود در مسیر توسعه سیاسی جوامع را مطرح کرده، که مبنای پژوهش حاضر نیز واقع شده است. پژوهش حاضر تلاش دارد تا دریابد که چگونه

۱- دکتری علوم سیاسی، دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه رازی کرمانشاه.

۲- کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی، دانشگاه رازی کرمانشاه (نویسنده مسئول):

بحران‌های پنج‌گانه بر سر راه توسعه سیاسی به وجود آمده و دستیابی به این فرایند را با چالش‌هایی مواجه می‌سازند؟ تئوری بحران تلاش دارد تا راه رسیدن به توسعه سیاسی را فرا روی کشورها قرار دهد. براساس این نظریه، جامعه توسعه یافته از لحاظ سیاسی لزوماً این بحران‌ها را پشت سر گذاشته است ولی احتمال باز رخداد آن‌ها در همین جامعه نیز منتفی نیست. بنابراین جوامع توسعه یافته و در حال توسعه همواره در معرض تهدید بحران‌های توسعه قرار دارند؛ که در جوامع توسعه یافته برای حفظ وضع موجود و در جوامع در حال توسعه برای رسیدن به توسعه یافتگی باید در رویارویی با این بحران‌ها موفق عمل کنند. روش پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و از نوع پژوهش علی می‌باشد. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی صورت می‌گیرد.

واژگان کلیدی: بحران، بحران‌های پنج‌گانه، توسعه، لوسین پای، توسعه سیاسی.

۱- مقدمه

توسعه سیاسی، طبق تعریف، بخشی از فرایند پیچیده توسعه ملی است که در دو بعد توسعه مشارکت سیاسی و توسعه رقابت سیاسی متجلی می‌شود. این موضوع از جستارهای مهم و پرمنافشه در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است. معضلات و تنگناهای بازدارنده‌ای که در کشورهای در حال توسعه در جریان شکل‌گیری و راه‌اندازی پروژه توسعه سیاسی بروز کرده است و نیز سنجش و ارزیابی‌های نظری ابهام‌آمیز اندیشمندان و نظریه پردازان توسعه که از پیچیدگی جوامع و پیچیدگی فرایند توسعه سیاسی آن‌ها ناشی می‌شود، اهمیت این موضوع را بیشتر روشن می‌کند (ر.ک. واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹)؛ به ویژه آنکه «توسعه سیاسی»، تقابل منافع یک گروه یا گروه‌هایی از یک سو، و منافع و مصالح عمومی از سوی دیگر است و مشکل‌ترین شکل حرکت به طرف عقلایی شدن رفتارها و برخوردهای جامعه است (سریع القلم، ۱۳۷۱: ۲۹).

هیچ کشوری نمی‌تواند مدعی ثبات سیاسی مطلق و داشتن فضایی کامل از امنیت باشد. این مهم با وجود رشد سیاسی جوامع به دلایل مختلف از جمله؛ کمبود منابع، اقدامات قدرت حاکم، رقابت برای کسب قدرت و شرایط حاکم بر کشور در طول تاریخ زندگی انسان از فراز و

نشیب‌های فراوانی برخوردار بوده و با توجه به شرایط زمانی و مکانی با شدت یا ضعف خاص، حکومت‌ها و جوامع را دستخوش تحول نموده است. مشکلاتی که توده مردم و حتی دولت با آن روبه‌رو می‌شوند، می‌تواند ناشی از بحران‌های هویت، مشروعیت، مشارکت، توزیع و نفوذ باشد. این که کدام یک از این بحران‌ها بر روند توسعه سیاسی تأثیر داشته، با توجه به موقعیت زمانی و مکانی حکومت‌ها و شرایط خاص جامعه قابل تفسیر و ارزیابی است. گاهی بحران‌های سیاسی ناشی از یکی از موارد یاد شده و گاهی می‌تواند تلفیقی از همه آن‌ها باشد که در این شرایط بدترین نوع بحران بر جامعه/ سازمان حاکم شده و حکومت‌ها/ دولت‌ها یا سازمان‌ها را با براندازی یا دست کم تغییر هیئت حاکم/ مدیران سازمانی همراه سازد (ساوه درودی و همکاران، ۱۳۹۲: ۳۶). در این پژوهش به بررسی و واکاوی مفهوم بحران و انواع آن در مسیر توسعه سیاسی خواهیم پرداخت.

۲- روش تحقیق

در این پژوهش روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی و از نوع پژوهش علی می‌باشد. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی صورت می‌گیرد. ابزارها و شیوه‌های که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته، منابع کتابخانه‌ای و کتب، پایان‌نامه‌ها و مقالات مرتبط با موضوع مورد تحقیق و اسناد و مدارک موجود می‌باشند.

۳- توسعه سیاسی^۱

هانتینگتون^۲ ویژگی‌های اساسی و بنیادین توسعه سیاسی را در ویژگی‌هایی همچون یکپارچگی ملی، عقلانی‌سازی، بسیج تحرک یا مشارکت، دموکراتیزه سازی و انعطاف‌پذیری می‌داند (Huntington, 1979: 47). لوسین پای^۳، توسعه سیاسی را بالا رفتن ظرفیت نظام در پاسخگو بودن آن نظام به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و هم‌چنین افزایش مشارکت سیاسی می‌داند (قوام، ۱۳۷۱: ۱۰-۹). بایندر اعتقاد دارد که اگر یک کشور خواستار این باشد که به رشد و توسعه دست یابد، باید پنج بحران را با موفقیت پشت سر بگذارد.

۱-Political Development

۲-Samuel P. Huntington

۳-Lucian Pye

«این پنج بحران عبارت است از: بحران مشارکت، بحران هویت، بحران نفوذ، بحران مشروعیت و بحران توزیع» او بر این عقیده است که وجه متمایز کننده کشورهای توسعه یافته صنعتی از کشورهای در حال توسعه در این است که آن کشورها در گذشته با روشی موفقیت آمیز بحران‌های مذکور علی‌الخصوص بحران‌های هویت و مشروعیت راپشت سرگذاشته باشند (سیف زاده، ۱۳۹۶: ۱۷۳). حسین بشیریه بر این باور است که توسعه سیاسی وقتی به نتیجه خواهد رسید که: الف) درون ساختار سیاسی نهادهای گوناگون توسعه یافته باشند و حکومت بر اساس پیچیدگی و گسترش نهادهای سیاسی بتواند به تلفیق علایق و منافع گوناگون پردازد، در نتیجه با گسترش نهادها، سیاست اساساً غیر شخصی و باثبات می‌شود و امکان اعمال خشونت سیاسی در وجوه گوناگون آن کاهش می‌یابد؛ ب) گروه‌ها و نیروهای اجتماعی متنوع بتوانند به علایق و منافع خود از نظر سیاسی سازمان بدهند؛ ج) درون نهادهای سیاسی مستقر، مجال مشارکت و رقابت سیاسی مستمر وجود داشته باشد و د) مجموعه ساختارها و فرایندهای بالا استمرار و مشروعیت گسترده‌ای داشته باشند و به صورت قانونی نهادینه شده باشند (بشیریه، ۱۳۸۶: ۵۸۲-۵۸۱).

۴- مفهوم بحران^۱

در فرهنگ و اصطلاحات سیاسی، «بحران» مترادف با حادثه‌ای سرنوشت ساز و نقطه عطف دانسته شده است (نوروزی خیابانی، ۱۳۸۰: ۵۶). برای بحران تعاریف گوناگونی ذکر شده است که از جمله آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- هرگاه پدیده‌ای به طور منظم جریان نیابد، حالتی از نابسامانی ایجاد شود، یا نظم مختل گردد و یا حالتی غیر طبیعی پدید آید، بحران مطرح می‌شود. ۲- به وجود آمدن شرایط غیر معمول یا غیر متعارف در جریان حرکت سیستم یا نظام، لحظه حساس در بحران، لحظه‌ای است که بحران به اوج خود می‌رسد و سرنوشت ساز است. ۳- وضعیت ناپایدار و متزلزلی که در چارچوب آن، تغییر قطعی (بهتر یا بدتر) در شرف وقوع است. ۴- هر نوع بی‌ثباتی که به تغییرات اساسی منجر شود.

۵- شرایط، اوضاع یا دوران خطرناک و فاقد اطمینان (قائدی، ۱۳۸۲: ۳۱۷). «واینر» و «کان» نیز در

یک نگرش جامع، تعاریف زیر را از بحران چنین مطرح نموده‌اند: ۱- نقطه چرخش در رویدادها و کنش‌ها که پیامدها غیر منتظره‌ای به دنبال می‌آورد.

۲- شرایطی که واکنش فوری شرکت‌کنندگان را طلب کند. ۳- وجود تهدید جدی نسبت به اهداف. ۴- نتایج حاصل از امری که آینده شرکت‌کنندگان را تعیین می‌کند. ۵- شرایطی که ایجاد نااطمینانی کند. ۶- ایجاد مجموعه شرایط جدید ناشی از کنش و واکنش چند رویداد. ۷- کاهش کنترل بر رویدادها. ۸- شرایطی که در آن اطلاعات در دسترس به شدت کاهش یابد. ۹- شرایطی که همراه با افزایش فشارها و فوریت برای عمل به وجود می‌آید. ۱۰- ایجاد فوریت زمانی. ۱۱- ایجاد تحول اساسی در مناسبات موجود بین شرکت‌کنندگان. ۱۲- افزایش شدید تنش‌ها، در بین شرکت‌کنندگان (تاجیک، ۱۳۸۴: ۳۴). بر اساس آنچه گفته شد، اگر بخواهیم تعریفی برای واژه بحران داشته باشیم باید گفت بحران به وضعیتی گفته می‌شود جامعه در یک یا چند بعد اجتماعی، سیاسی و ... دچار تغییرات ناگهانی شده و از حالت طبیعی خارج می‌شود و همین تغییرات به نوعی تهدید برای آن جامعه تبدیل می‌شود و از تبعات آن می‌توان به از بین رفتن تعادل جامعه یا حتی فروپاشی سیستم حاکم نام برده شود.

۱-۴- انواع بحران‌ها بر اساس موضوعات مختلف

بحران‌ها از نظر موضوعی در اشکال مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و ... تقسیم می‌شوند و هر کدام ویژگی‌های و زمینه‌های بروز و ظهور متفاوتی دارند.

۱-۱-۴- بحران اجتماعی

بحران اجتماعی زمانی اتفاق می‌افتد که تبادل عمومی و زندگی اجتماعی بر اثر ناسازگاری اجتماعی سازمان‌های اجتماعی با یکدیگر مانع از تحقق اهداف ساخت‌ها و نهادهای اجتماعی شود. یک بحران عمومی اجتماعی، نشان از آن دارد که جامعه فاقد توانایی سامان‌یابی و تامین و تحفظ نظم اجتماعی است و استعداد و قابلیت درونی خود را برای حل مسائل مرتبط با توسعه جامعه از دست داده است.

۲-۱-۴- بحران اقتصادی

بحران اقتصادی به معنی آغاز دوره کاهش رشد اقتصاد و یا رکود آن می‌باشد. بحران‌های اقتصادی ممکن است دلایل متفاوتی داشته باشد. به عنوان یک تعریف کلی از بحران اقتصادی می‌توان گفت: دوره‌ای که اقتصاد حالت انقباضی به خود می‌گیرد و کوچک می‌شود، به عبارت

دیگر رشد اقتصادی در این دوره منفی است. اثرات رکود اقتصادی به حدی است که در بخش‌های مختلف اقتصاد از قبیل رشد تولید ناخالص داخلی، اشتغال، درآمدهای واقعی و سایر موارد قابل مشاهده است.

۳-۱-۴- بحران فرهنگی

بحران فرهنگی اشکال گوناگونی دارد. گاه تضاد میان خرده فرهنگ‌ها و فرهنگ مسلط سکنی می‌گزیند و گاه نشان از یک نوع از خود بیگانگی فرهنگی و یا به تعبیر دیگر، اغتشاش و سردرگمی هویت فرهنگی دارند، انسداد و گره خوردگی فرهنگی هم می‌تواند بحران‌زا باشد.

۴-۱-۴- بحران سیاسی

بحران سیاسی، همان بحران مشروعیت و مقبولیت نظام حاکم است که در آن توازن و ثبات به هم می‌خورد. نخبگان سیاسی بک جامعه استعدادا و قابلیت تولید و باز تولید هنجارها، ارزش‌ها و مناسبات مبتنی بر مشروعیت، اعتماد و مقبولیت خود را از دست می‌دهند و عناصر (مولفه‌های قدرت) سازنده و پردازنده خود را در یک ساختار با معنا، سازواره، منطقی و کارکردی نمی‌توانند به دقت تعریف کنند و استعداد تطابق محیطی نیز ندارند. در چنین شرایطی نظام دچار نا کارآمدی می‌شود و بحران روی می‌دهد (تاجیک، ۱۳۸۴: ۲۸).

۵- بحران‌های مرتبط با توسعه سیاسی

بحران‌ها در اشکال مختلفی همچون اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، قومی و سایر موارد بروز و ظهور می‌کنند. در تقسیم‌بندی انواع بحران، «لوسین پای» معتقد است که هر کشوری برای رسیدن به توسعه مطلوب بایستی از یک سلسله بحران‌هایی به صورت موفقیت‌آمیز عبور کند. این بحران‌ها عبارات‌اند از: ۱- بحران هویت ۲- بحران مشروعیت ۳- بحران مشارکت ۴- بحران نفوذ ۵- بحران توزیع.

۱-۵- بحران هویت^۱

بر اساس تجزیه و تحلیل پای، «بحران هویت» به فرهنگ نخبگان و توده مردم، به صورت احساسات ملی در مورد سرزمین خویش ارتباط می‌یابد که رفته‌رفته، تعارض میان وفاداری‌های قومی و تعهدات ملی را تشدید کرده، مشکلاتی را برای وحدت و یکپارچگی مردم پدید

می‌آورد.

۱-۱-۵- مفهوم هویت

هویت یعنی آنچه موجب تشخیص فرد می‌شود. پیداست که واژه هویت، حقیقت، چیستی و هستی را می‌رساند. اصل این واژه عربی است و از کلمه هو به معنی او، ضمیر غایب اخذ شده و از این ضمیر لفظ مرکب «هو، هو» ساخته شده است که اسم مرکب الف و لام دار است و به معنی اتحاد بالذات یا با انطباق بالذات است. بنابراین، هویت هر پدیده ای بیانگر هیئت و ماهیت وجودی آن ذات است (الطایبی، ۱۳۸۶: ۳۴). برخی دیگر از جامعه شناسان مقوله هویت را با دید جدلی و تقابلی آن تعریف نموده‌اند. در نگاه این گروه اساس هویت در مقابل غیر قابل طرح است اگر فضا یکدست باشد عنصر هویت خود را نشان می‌دهد از این منظر هویت به معنی هستی و وجود است چیزی که وسیله شناسایی فرد باشد تا او را از دیگران متمایز کند. انسان‌ها هویت خویش را در حذف چیزی یا در برابر چیزی تعریف می‌کنند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶۱).

در مجموع می‌توان هویت را در چند جز تعریف نمود؛

۱- هویت امری در حال شدن است و در خود نوعی دگرگونی، پویایی و استمرار را دارد. ۲- هویت اعتبار خود را بیش از آنکه از تشابه بگیرد از تشخیص گرفته، یعنی «خود» در برابر «دیگری». یعنی آگاهی «خود» نسبت به «دیگری». ۳- هویت نوعی بازتفسیر خود بوده، یعنی با مفهوم هویت مساوی نبوده بلکه تعریف و شناسایی و بازشناسایی «خود» است از رهگذر ارتباط با «دیگری». ۴- هویت تابعی از مکان (فضا) و زمان است. جامعه شناسان و به ویژه انسان شناسان همواره بر این نکته تاکید می‌کنند که مکان و سرزمین برای مردم بسیار بااهمیت است. چرا که آن‌ها توانایی هویت سازی بسیار بالایی دارند. بی گمان هویت داشتن در درجه نخست به معنای خاص و متمایز بودن، ثابت و پایدار ماندن و به جمع تعلق داشتن بوده که مکان و فضا این نیاز هویتی انسان را برآورده می‌کنند. زمان نیز به این دلیل اهمیت می‌یابد که فرد می‌بایست برای کسب هویت از تداوم خود اطمینان حاصل نماید. این تداوم چیزی نیست جز احساس ثبات شخصیت در طول زمان. به دیگر سخن هویت بر تداوم استوار بوده و تداوم هم در چهارچوب زمان معنا می‌یابد (بهزاد فر، ۱۳۹۰: ۲۹-۳۱).

۱-۲-۵- چیستی بحران هویت

روش‌های متعددی برای توصیف و تعریف بحران هویت در فرایند توسعه وجود دارد. از بسیاری

از جهات، مفهوم بحران هویت با عواطف ناسیونالیسم و احساسات مردمی ارتباط می‌یابد که در یک جامعه مشترک گرد هم می‌آیند. این احساس هویت که با یک نظام سیاسی خاص و یک محدوده تعریف شده ارضی همراه است در جوامع مدرن و با ثبات، بر دیگر احساسات فرعی مربوط به طبقه یا حرفه، منطقه یا محل غلبه دارد. می‌توانیم جنبه‌هایی از بحران هویت را بر اساس واژگان و مفاهیمی بررسی کنیم که به طور روزمره در مطالعه جامعه‌شناسانه، اقتصادی، فرهنگی و ارتباطی ناسیونالیسم به کار گرفته می‌شوند. با به کارگیری واژه بحران هویت که از روانشناسی وام گرفته شده است، ما قصد داریم نشان دهیم که برای اینکه مطالعه ما از ناسیونالیسم ابعاد روانشناسانه احساسات فردی مربوط به عضویت در نظام حکومتی را به طور کامل در برگیرد، به گسترش نیاز دارد (پای ۱۳۸۰: ۱۶۹). بحران هویت اشاره به وضعیتی دارد که طی آن وفاداری اعضای جامعه به کلیت‌های نوعی و انتزاعی چون طبقه یا حرفه، منطقه، قومیت و ... جلب شود. چرا که وجود این تعارضات موجب بروز حالت واگرایانه در جامعه و اعراض از هویت ملی و فرهنگ سرزمینی می‌شود (احمدی، ۱۳۷۶: ۶۲).

۳-۱-۵- وقوع بحران هویت

در فرآیند توسعه سیاسی، بحران هویت وقتی رخ می‌دهد که یک جامعه دریابد که آنچه را تا کنون به طور در بست و بی چون و چرا به عنوان تعاریف فیزیکی و روانشناسانه «خود جمعی‌اش» پذیرفته است، تحت شرایط تاریخی جدید دیگر قابل پذیرش نیست. برای اینکه نظام سیاسی بر اساس تغییر در قلمرو، شدت، اشکال ساختاری یا رویه‌ای خود به سطحی جدید از عملکرد دست یابد، ضروری است که مشارکت کنندگان در نظام از نو تعریف کنند، کی هستند و چگونه با کلیه دیگر نظام‌های سیاسی یا اجتماعی تفاوت دارند. از لحاظ تاریخی، ممکن است ملت‌ها و جوامع، تجربیات ناخوشایندی را در جریان جنگ‌ها یا فجایع ملی، به خاطر داشته باشند، اما لزوماً چنین رویدادهای تکان دهنده‌ای بحران هویت را موجب نمی‌گردند. از طرف دیگر، نیروهای تدریجی و غیر مهیجی مانند گسترش ارتباطات جهانی، می‌توانند بنیان هویت یک جامعه سابقاً منزوی را با آگاه سازی مردم آن جامعه از یک دنیای کاملاً نوین از اقدام سیاسی متزلزل سازند. بدین ترتیب، بحران هویت مرحله‌ای از رشد است که نظام سیاسی به هنگام تغییر سیاسی اشکال اصلی آن، بالاچار باید تجربه نماید. بحران هویت نشانه رشد و تغییر است، نه علامت ضعف و نابهنجاری. از نقطه نظر تاریخی، تاثیر غرب بر آسیا و آفریقا در مراحل اولیه خود غالباً با

خشونت همراه بود، اما چنین تعارضی همیشه موجب بحران هویت نگردد. چنین بحرانی تنها هنگامی آغاز گردید که در جوامع جدیدی که مورد چالش قرار گرفته بودند مردم احساس کردند که نه فقط با یک تعارض کلاسیک با خارجی ها بلکه با چرخشی مهم در تاریخ مواجه اند که مستلزم بازبینی ارزش‌ها و رویه‌های موجود بود. با این وجود، این برداشت یک جامعه از تجربه‌های خود است که تعیین کننده میزان تاثیر آن تجربیات در ایجاد بحران هویت است (پای، ۱۳۸۰: ۱۷۰).

۴-۱-۵- انواع چهارگانه بحران هویت

چهار شکل اصلی از بحران هویت وجود دارد. اولین نوع بحران مزبور به احساسات مربوط به سرزمین و رابطه فضای جغرافیایی با احساسات ناسیونالیستی ارتباط می یابد. دومین شکل آن وقتی رخ می دهد که ساختار اجتماعی و به ویژه تقسیمات طبقاتی چنان گسترش یابد که مانع وحدت ملی کارآمد گردد. سومین صورت آن با تعارض بین هویت های قومی یا دیگر هویت های فروملی و تعهد به یک هویت ملی مشترک سر و کار دارد. چهارمین شکل بحران هویت در اثر پیامد های روانشناسانه تغییر اجتماعی سریع و احساسات دوگانه نسبت به بیگانگان ایجاد می شود. این نوع از بحران هویت، عموماً شکل احساسات عمیقاً مختلط راجع به جهان مدرن و سنت های تاریخی یک فرد را به خود می گیرد. وقوع چهار شکل مذکور از بحران، امری امکان پذیر است چرا که مردم در روش هایی که بر اساس آن ها هویت شان را نسبت به مکان، طبقه، قومیت و زمان یا تاریخ تعیین می کنند متفاوت است (همان، ۱۷۱).

۴-۱-۵-۱- بحران هویت مربوط به هویت ملی و سرزمین

مقوله هویت ملی در ابتدایی ترین شکل خود، با نوعی احترام به مرزهای جغرافیایی یک کشور و پذیرش آن توسط تمامی کسانی ارتباط دارد که درون آن مرزها قرار دارند و همگی در میثاقی مشخص و مشترک در باب جامعه‌ای عالی‌ه سهم‌اند. در برخی از کشورهای تازه تاسیس به خاطر ماهیت ساختگی مرزهای فیزیکی، بحران هویت به شکلی آنی تبدیل گردید. یک بحران هویت مبتنی بر ملاحظیات سرزمینی هنگامی به وقوع می‌پیوندد که پیشامدهای تاریخی از نظام حکومتی تعریف قرارداد جدیدی ارائه دهند یا نظام حکومتی کهنی دارای مرزهایی جدید شود. مادامی که عناصر جمعیت ساکن در داخل سرزمین مزبور نتوانند هیچ پیوندی با نظام حاکم برقرار کنند یا مادامی که اکثریت نظام مزبور نتوانند سهم بودن جمعیت‌های (از نظر سرزمینی) حاشیه‌ای در

نظام حکومتی و استفاده از آن به عنوان ملاک تعیین هویت خود را بپذیرند، بحران مزبور ادامه خواهد یافت. مادامی که تردیدهای بنیادین در زمینه اینکه فلان سرزمین به کدام اجتماع حاکم تعلق دارد و حدود مرزی قلمرو کلی یک جامعه کدامند، وجود داشته باشد نوعی بحران هویت نیز وجود خواهد داشت (پای، ۱۳۸۰: ۱۷۴).

۴-۱-۵- بحران هویت مربوط به هویت و طبقه

ساختار اجتماعی و اختلافات خاص طبقاتی، دومین منشا مشکلات هویت ملی هستند. اگر در کشوری گستردگی شکاف طبقاتی به اندازه‌ای باشد که در آن احساسی از منافع مشترک وجود نداشته باشد، آن کشور حقیقتاً همان طور که دیزرائیلی هم درباره انگلستان قرن نوزدهم گفته، به دو ملت تبدیل می‌گردد. گستردگی و عمق شکاف بین طبقات غنی و فقیر جامعه به گونه‌ای است که احساسات منافع مشترک تحت یک نظام سیاسی مشترک از بین می‌رود و در واقع دو ملت تحت یک حکومت به زندگی انتقام جویانه خود ادامه می‌دهند. این نوع از شکاف می‌تواند توسط عوامل کمکی نظام سیاسی مانند پیوندهای مذهبی، سنت، شعارهای مشترک، تاریخ مشترک و ... تا حدودی جبران شود و در نبود این دسته از عوامل، بحران هویت به شکل جدی نظام سیاسی را به خطر می‌اندازد (فلاحی: ۱۳۸۹: ۵۳).

۳-۱-۵- بحران هویت مربوط به هویت ملی و تقسیمات قومی

سومین نوع بحران هویت وقتی رخ می‌دهد که دولت به دلیل آن که عناصر مهم جمعیت کشور به گروه بندی‌های فرو ملی التزام بیشتری دارند، نمی‌تواند به عنوان یک واحد ملی کاملاً کارآمد اجرای نقش نماید. این نوع از بحران هنگامی بروز می‌نماید که کار ویژه‌های دولت - ملت، به واسطه عدم حمایت از سوی یک احساس قوی از ملیت نتوانند به طور رضایت بخش اجرا شود (پای، ۱۳۸۰: ۱۷۶). در چنین شرایطی شکاف دولت و ملت آشکار است و گروه‌های فرو ملی بیش از آن که خود را تابع حکومت مرکزی بدانند، از قوانین حاکم بر گروه‌های خود تبعیت می‌کنند.

۴-۱-۵- بحران هویت مربوط به هویت و تغییر اجتماعی

چهارمین شکل اصلی بحران هویت، مربوط به جهان امروزی است، از این جهت که بحران اجتماعی مزبور به تغییر اجتماعی سریع و نوعی آگاهی دقیق از اختلافات فاحش میان قدرت و رفاه ملی بستگی دارد. همین احساس بحران هویت است که اعتماد کشورهای جدید را در آن

هنگامی که رهبران و مردم ذی نفوذ این کشورها، درباره میزان حفظ سنت‌های قدیمی برای تبدیل شدن به بخشی از جهان نو و مدرن دچار نوعی سردرگمی هستند، کاهش می‌دهد. این نوع از بحران هویت بیشتر از همه خود را در جهان سوم نشان می‌دهد، جایی که حکومت و مردم درباره میزان حفظ یا رها کردن سنن قدیمی برای تبدیل شدن به جزیی از جهان مدرن و پیشرفته‌ای که با آن هم سازی اجتماعی ندارند تحت فشار هستند (همان).

۲-۵- بحران مشروعیت^۱

بحران مشروعیت بر اثر اختلاف موجود بر سر رهبری و منبع اقتدار بروز می‌کند. به گونه‌ای که برای مثال، گروه حاکم مجبور به رقابت با گروه‌های دیگر می‌شود. در این روند یک گروه رهبری از طرف توده مردم مردود شناخته می‌شود یا غیر مشروع جلوه می‌کند. لئونارد بایندر هم معتقد است بحران مشروعیت به تغییر در ماهیت اقتدار عالی‌ه هر کشوری اشاره دارد. بی‌ثباتی سیاسی نیز همواره با تزلزل‌های مشروعیتی همراه است. به نظر بایندر، در عصر مدرن، حکومتی مقبول است که مردم آن را برگزینند، امین مردم باشد، برای منافع مردم کار کند، بازتابی از خصوصیات اصلی مردم باشد و ایده مردم از منعکس سازد. میزان مشروعیت ساختارهای حکومتی و غیر حکومتی نیز از توفیق یا شکست در اجرای موثر سیاست‌های اعلام شده یا سیاست‌های تبلور یافته در قوانین مصوب ناشی می‌شود. رژیم‌هایی که ظرفیت سیاسی خود را برای اهداف غیر مشروع به کار می‌گیرند یا در اجرای سیاست‌هایی که نمایانگر مشروعیت عملی نظام است، شکست بخورد، در جایی که باب مشارکت باز است و ظرفیت سیاسی رژیم ما بین ساختارهای غیر حکومتی پخش شده، خود را در معرض خطرهای بزرگی قرار می‌دهد. (پای، ۱۳۸۰: ۳۶).

۱-۲-۵- مفهوم مشروعیت

رابطه میان حکومت گران و شهروندان از نوع پیوندهایی است که در طول تاریخ بشر ذهن عده‌ای را به خود مشغول داشته و اندیشمندان بی‌شماری را به تفکر در این میدان دعوت کرده است. در امتداد این خط فکری، پیوند فوق با عنوان «مشروعیت» مبحثی اساسی را در علوم سیاسی به خود اختصاص داده است. عالمانی که سیاست را به عنوان علم دولت معرفی می‌کنند برآنند تا مشخصه‌های متمایز کننده دولت مشروع از نمونه نا مشروع آن را باز شناسند و

۱-Legitimacy Crisis

اندیشمندانی که علم سیاست را مترادف با علم قدرت می‌دانند می‌کوشند تا قدرت مشروع یا اقتدار را از مفهوم علم قدرت جدا کرده، جایگاه اساسی و واقعی آن را بازشناسانند (محمد صالحی، ۱۳۷۵: ۶). مشروعیت به گونه‌های مختلفی تعریف شده است، ماکس وبر مشروعیت را زمانی متحقق می‌داند که «گروه معینی از مردم از فرمان معینی که شخص یا اشخاص معینی می‌دهند به رضا و رغبت اطاعت کنند». استرنبرگر در تعریف این مفهوم بیان می‌دارد که «مشروعیت بنیاد قدرت حکومت است که از یک سو حق فرمانروایی را به حکومت می‌دهد و از سوی دیگر حکومت شونده‌گان را از چنین حقی آگاه می‌کند». از دیدگاهی دیگر «مشروعیت ناشی از هماهنگی عقیدتی و ارزشی میان شهروندان و حکومت کنندگان می‌باشد. این هماهنگی به گونه‌ای است که امر اطاعت را آسان نموده، دولت را از کاربرد زور و تهدید به منظور تامین فرمانبرداری بی‌نیاز، یا استفاده از آن را به حداقل تقلیل می‌دهد».

۲-۲-۵- چستی بحران مشروعیت

بحران مشروعیت در مقابل بهره‌مندی یک نظام سیاسی از مشروعیت مطرح می‌گردد و یکی از با اهمیت‌ترین بحران‌هایی است که در مسیر توسعه سیاسی باید پشت سر گذاشته شود. لوسین پای که یکی از نظریه پردازان مهم در زمینه بحران‌های توسعه سیاسی است معتقد است که علیرغم وجود بحران‌های مختلف، بحران مشروعیت دارای آن چنان اهمیتی است که بحران‌های دیگر نهایتاً به آن ختم می‌شود. اهمیت بحران مشروعیت تا بدان حد است که عدم توفیق در پشت سر گذاشتن آن موجودیت نظام سیاسی را تهدید کرده و موجبات سقوط آن را فراهم می‌نماید. لوسین پای در معرفی بحران مشروعیت می‌گوید: ما در تجزیه و تحلیل خود باید بحران مشروعیت را به عنوان شکست در ساختار و عملکرد قانونی حکومت که ناشی از اختلاف بر سر ماهیت درست اقتدار نظام است تعریف کنیم لذا یک بحران مشروعیت ممکن است به صورت تغییر در ساختارها یا منش بنیادین حکومت و یا تغییر در منبع کسب مشروعیت مطلقه یا تغییر در آرمان‌هایی که مدعی نمایندگی آن است درآید.

به خاطر اینکه تمامی حکومت‌ها و دولت‌ها با سوالاتی راجع به مشروعیت و اقتدار خود روبرو هستند، ضروری است که حدود تعریف خود را از بحران مشروعیت دقیقاً مشخص کنیم. همان‌طور که خاطر نشان کردیم سایر بحران‌ها نهایتاً مسائلی راجع به مشروعیت مطرح می‌کنند و بنابراین ما باید منظور خود از بحران مشروعیت را به فروپاشی مبانی قانونی حکومت محدود

سازیم. در عین حال لازم به ذکر است که وقتی نظامی از مشروعیت و اقتدار برخوردار می‌باشد، ممکن است بتواند از وقوع دیگر بحران‌ها جلوگیری نماید. بدین ترتیب حل قاطع بحران مشروعیت در یک جامعه می‌تواند دست کم برای مدتی، از وقوع دیگر بحران‌ها جلوگیری نماید (پای، ۱۳۸۰: ۲۰۷-۲۰۸).

۳-۲-۵- علت بحران مشروعیت

علت اصلی بحران مشروعیت این واقعیت است که نشانه‌های خاص توسعه همواره میزان درک تعداد بیشتری از مردم را بالا می‌برد و بنابراین دقت و حساسیت مردم را در یافتن راه‌هایی غیر سنتی برای انجام دادن امور روزمره در تمامی مراحل زندگی افزایش می‌دهد. لذا از حیث روانشناختی، فرآیند توسعه، فرآیندی افزایش‌دهنده است؛ زیرا مردم بی‌وقفه می‌آموزند که برای زندگی محدودیت‌های بی‌قید و شرط کمتری وجود دارد.

۱-۳-۲-۵- مبانی متعارض یا ناکافی اقتدار

ساده‌ترین نوع تاریخی بحران‌های مشروعیت وقتی رخ می‌دهد که رهبران حکومتی، که غالباً با نیاز شدید به قدرت و ظرفیت پاسخ‌گویی بیشتر دولتی مواجه‌اند، نتوانند برای اقتدار گسترش یافته، مبنایی مردم‌پسند بیابند یا به این نتیجه برسند که ادعاهای تثبیت مشروعیت اولیای امور دولت جدید با دیگر اولیای امور موجود در جامعه، در تعارض است (پای، ۱۳۸۰: ۲۱۰).

در توضیح مورد یاد شده شایع‌ترین نوع بحران مشروعیت زمانی به وقوع می‌پیوندد که رهبران حکومتی که اغلب نیازمند قدرت و توانایی بیش از پیش دولت هستند، نتوانند منطقی‌عامه‌پسند و مورد قبول عموم برای اقتدار گسترش یافته خود ارائه دهند و یا آنکه مردم دریابند که ادعاهای مشروعیت صاحبان اقتدار در دولت جدید در تعارض با دیگر اقتدارهای موجود در جامعه است (محمد صالحی، ۱۳۷۵: ۱۵).

۲-۳-۲-۵- رقابت بیش از اندازه و نهادینه نشده

عنوان فوق ما را به دومین علت اساسی بحران‌های مشروعیت رهنمون می‌سازد که عبارت است از: گرایش رقابت سیاسی در جهت تبدیل شدن به منازعات خام قدرت به خصوص زمانی که نهادهای با ثباتی برای هدایت و ساماندهی سیاست وجود نداشته باشد. از آنجا که این مورد نه تنها با فقدان مبانی اقتدار بلکه با نابودی وحدت‌نخبگان سروکار دارد، حاصل آن بحرانی فوق‌العاده جدی است. در اولین علت بحران‌های مشروعیت به دلیل اینکه رهبری ملی

نمی‌توانست برای اداره کشور اقتدار کافی بسیج نماید با شکست مواجه می‌شد، و در دومین علت رهبری ملی، خود تقسیم می‌شد و نمی‌توانست هیچ یک از موسسات حکومتی را شکل دهد (پای، ۲۱۲:۱۳۸۰).

۳-۲-۵- تفاسیر تاریخی غیر قابل پذیرش و وعده های ناقص

سومین منبع اساسی بحران مشروعیت عبارت از فروپاشی رهبری است. این فروپاشی ممکن است زمانی رخ دهد که ملتی ادعای سابقه تاریخی رهبران خود را به خاطر اقداماتشان رد نموده یا وعده‌های آن‌ها را درباره اقدامات آینده نپذیرند. رهبران حمایت خود را از طریق وعده‌هایی راجع به احیای نهادهای قبلی یا ایجاد جهانی نو و امید بخش کسب می‌کنند، و وقتی این وعده‌ها تحقق نیابد، مشروعیت نهادهای حاکم زیر سوال می‌رود (همان، ۲۱۴).

۴-۲-۵- فرآیند های ناکارآمد جامعه پذیری

روش‌های نامناسب تعلیم ماهیت اقتدار به مردم جامعه یکی از بنیادی‌ترین علت‌های بحران مشروعیت می‌باشد. این مشکل خاص جوامعی است که دستخوش دگرگونی سریع هستند و در آن‌ها به مردم به تدریج دیدگاه‌هایی راجع به سیاست و اقتدار آموزش داده می‌شود و این دیدگاه‌ها در زمان مشخصی واقع‌بینانه هستند، اما در شرایط جدید انتظارات نا به جایی را به وجود می‌آورند. به علاوه همراه با دگرگونی سریع اما نامنظم ممکن است عوامل مختلف مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی سمت‌گیری‌های سیاسی کاملاً متفاوتی را تقویت نماید و در نتیجه مردم نسبت به استانداردهای نوین مشروعیت حساسیت لازم را از خود نشان ندهند (همان).

۵-۲-۵- مشکلات اقتصادی در نظام حکومتی

امروزه بین ناکارآمدی اقتصادی و مشروعیت سیاسی یک نظام رابطه مستقیمی وجود دارد. در حقیقت در جهان امروز موثر بودن (که تداوم آن موجب مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی می‌باشد)، عمدتاً تحت تاثیر مسائل اقتصادی است. ملتی که از کلیه امکانات رفاهی برخوردارند و درگیر تضادهای سیاسی داخلی نیستند و در ضمن با حفظ سنت‌های پیشین در صدد توسعه نهادهای قوی و نو می‌باشند، مسلماً می‌توانند موقعیت مشروع خود را در سطح عالی حفظ کنند. ناکارآمدی اقتصادی کشور را به سوی ناعدالتی می‌کشاند، تشدید تضادهای طبقاتی، تعمیق کشمکش اقتصادی بین اقشار مختلف مردم، ثروتمند شدن یک قبیله و تبار و ... نشان از ضعف عملکرد نظام سیاسی می‌باشد و چنانچه نظام سیاسی از عهده حل و فصل آن بر نیاید چنین وضعی

می‌تواند در میزان مشروعیت موثر باشد (فلاحی، ۱۳۸۹: ۶۲). تحقیقات علمی نشانگر این واقعیت است که بحران اقتصادی مردم را از بدنه نظام جدا می‌کند و نظام را در مقابل خطرات خارجی و داخلی تنها می‌گذارد. کمترین تاثیر عدالت اقتصادی و اجتماعی این است که از بروز عقده‌های روانی و اجتماعی در میان آحاد جامعه جلوگیری می‌کند و از رشد عناصر متعرض و مخالف جلوگیری به عمل می‌آورد (وکیلی، ۱۳۸۱).

۶-۳-۲-۵- عدم تناسب و هماهنگی میان رفتار نظام حاکم با اعتقادات و ارزش‌های مردم

ملاک نهایی مشروعیت، پذیرش و ارزیابی مثبت مردم است و این ملاک‌ها مبتنی بر ارزش‌های مردم در یک زمان و مکان مشخص می‌باشند. از آنجایی که ارزش‌های اجتماعی قابل تغییر می‌باشند، چنانچه مسئولین یک نظام سیاسی یا حکومت‌گران در شرایط زمانی خاص منطبق با ارزش‌های مردم و لذا از نظر آن‌ها مشروع باشند، با تغییر ارزش‌های مردم در طول زمان مشروعیت نظام نیز از نظر مردم بر اساس ارزش‌های جدید ارزیابی می‌گردد و اگر نظام هنوز هم پاییند ارزش‌های اجتماعی پیشین باشد بالطبع مورد علاقه و پذیرش مردم نخواهد بود و آن‌ها ارزیابی مثبتی از آن نخواهند داشت و لذا نظام حاکم مشروعیت خود را از دست خواهد داد (رفیع پور، ۱۳۷۷: ۴۴۵). بنا بر آنچه گذشت عوامل اساسی بحران مشروعیت در یک نظام را می‌توان چنین برشمرد:

الف) بی‌اعتنایی به قوانین اساسی کشورها و عدم توجه به بنیان‌های قانونی مشروعیت بخش به نظام.

ب) جلوگیری و ایجاد مانع بر سر راه مشارکت و دخالت اقشار خواهان مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی.

ج) ناتوانی حکومت‌گران در متحقق ساختن وعده‌های از پیش داده شده و ناکامی ایشان در انجام موفقیت‌آمیز برنامه‌های در دست اجرا.

د) افزایش انتظارات مردم از حاکمان و عدم تطابق توانایی‌های حاکم با انتظارات شهروندان.
 ه) پیدایش فاصله و شکافی عمیق بین حکومت موجود و حکومت مطلوب و ایده‌آلی که شهروندان در ذهن خود ترسیم نموده‌اند و به تعبیری دیگر افزایش فاصله میان انتظارات و امکانات که ما حاصل چنین بینشی آن خواهد بود که شهروندان احساس کنند سیستم سیاسی

خواسته‌های آن‌ها را برآورده نمی‌کند فلذا کانون بحران متبلور سازند. (و نظر به اینکه مشروعیت یک نظام، بازتابی از این امر است که مردم، ارزش‌ها و اهداف و سیاست‌های رهبران و سیستم سیاسی خود را منطبق بر ارزش‌های خود ببینند، هرگاه بین ارزش‌های افراد جامعه و ارزش‌های رهبران تعارض یا اختلافی پدید آید رژیم سیاسی با بحران مشروعیت روبرو خواهد گشت (محمد صالحی، ۱۳۷۵: ۱۷).

۳-۵- بحران مشارکت^۱

تعداد کثیری از محققان و نظریه‌پردازان توسعه و نوسازی سیاسی بر مشارکت سیاسی تاکید ویژه داشته‌اند و آن را به عنوان شرط توسعه سیاسی دانسته‌اند، نظامی را توسعه یافته تلقی می‌کنند که در آن مشارکت سیاسی به معنی عام ممکن باشد.

۱-۳-۵- چیستی بحران مشارکت

در تعریف بحران مشارکت می‌توان گفت: وقتی تعارضی بین نخبگان حاکم و گروه‌هایی که خواستار مشارکت در نظام سیاسی هستند روی دهد و نخبگان حاکم این تقاضاها و یا رفتار افراد را ناشروع و غیرقانونی تلقی نمایند. این تعارض را بحران مشارکت می‌نامند (پای، ۱۳۸۰، ۲۸۰). بنابراین با افزایش هر چه بیشتر تقاضاهای شهروندان در زمینه مشارکت سیاسی و اجتماعی بیشتر و گسترده‌تر در اداره جامعه و در سیاست‌گذاری‌ها، حکومت‌ها را با بحران مشارکت روبرو می‌سازند. در این خصوص معمولاً دیدگاهی در بین حکام وجود دارد که افزایش تعداد بازیگران سیاسی جدید را طبیعتاً فاقد انسجام و قانون‌پذیری لازم می‌باشند؛ به عنوان پدیده‌ای منفی می‌نگرند زیرا اولاً طبیعی است که پاسخ مثبت حکومت به گروه‌های جدید خواستار مشارکت، مستلزم توزیع مجدد قدرت و واگذاری حداقل بخشی از آن به این گروه‌هاست که مسلماً با مقاومت حکام روبه‌رو خواهند شد. ثانیاً، امکانات بورکراتیک و ساختارهای موجود به خاطر محدودیت‌های خود نمی‌تواند سریع جواب‌گویی تقاضاهای مذکور باشد. ثالثاً، مشارکت‌طلبان جدید گذشته از گرایش به خشونت و ستیزه با نظام موجود، هنوز قواعد بازی سیاسی را به خوبی فرانگرفته‌اند. در هر حال با گرایش گسترده نیروهای جدید به مشارکت در عرصه سیاست، بحران مشارکت ایجاد می‌شود و در اینجاست که تنها یک نظام سیاسی

توسعه یافته قادر به حل بحران از طریق جذب و پاسخ‌گویی به این تقاضاهای مبتنی بر مشارکت خواهد بود، زیرا چنین نظامی تمهیدات و پیش‌بینی‌های لازم از طریق ایجاد نهادهای مشروع و قانونی برای رویارویی با چنین بحران‌هایی را به عمل آورده است.

۲-۳-۵- عوامل بروز بحران مشارکت

بحران مشارکت می‌تواند تحت شرایط گوناگون به وقوع بپیوندد:

۱- نخبگان حکومتی ممکن اعتقاد داشته باشند که به تنهایی حق حاکمیت و حکومت دارند و بر همین اساس تقاضاهای مشارکت سیاسی دیگر گروه‌های اجتماعی موجود در جامعه را نامشروع پنداشته و رد کنند. البته بعضی اوقات ممکن است نخبگانی احساس کنند که قدرت، مخصوص طبقات اجتماعی متمایزی است که از لحاظ اجتماعی در اقلیت قرار دارند ولی این موقعیت آنان را از اعتقادشان مبنی بر این باز نمی‌دارد که گروه‌های دیگری که فاقد ارزش‌های گروه حاکم هستند نباید در قدرت سهم شوند. وقتی نخبگان، قسمت اعظم قدرت را در دست داشته و از دادن سهمی از قدرت سیاسی به گروه‌های اقلیت خواهان آن دریغ می‌ورزند، زمینه‌های بروز بحران مشارکت فراهم می‌گردد.

۲- دومین علت عبارت است از اینکه نخبگان حاکم این تقاضاها را غیر قانونی و نامشروع قلمداد کنند زیرا روش‌های بیان تقاضاهای مشارکت سیاسی را غیر قانونی و نامشروع بودن می‌دانند. نخبگان حاکم اشکال خاصی از مشارکت سیاسی را غیر قانونی و نامشروع قلمداد می‌کنند. هیچ‌یک از نخبگان حاکم خشونت و شورش‌های شهری را به عنوان اشکال قانونی و مشروع رفتار سیاسی به حساب نمی‌آورند. بیشتر نخبگان حاکم علیه تقاضاهای مشارکتی که به طور ضمنی بر تهدید به خشونت یا شورش، تظاهرات توده‌ای، اعتصابات عمومی و مانند آن دلالت نماید، به شدت واکنش نشان می‌دهند. نخبگان حاکم نوعاً به پاسخ‌گویی به تقاضاهای مطرح شده توسط روش‌هایی که از نظر آنان قهرآمیز است، علاقه‌ای ندارند؛ زیرا می‌ترسند که نتیجه پاسخ‌گویی شان خدشه گسترده به روندهایی باشد که از نظر آنان مشروع و قانونی است.

۳- سومین علت بروز بحران مشارکت گروه‌های پر توقع‌اند که ممکن است در نهادهایی شکل یابند که نخبگان حاکم این نهادها را غیر قانونی و نامشروع قلمداد کنند، به عنوان مثال نخبگان حاکم در شماری از کشورهای توسعه نیافته این اصل را می‌پذیرند که شهروندانشان برای تاثیرگذاری بر سیاست عمومی می‌توانند سازماندهی شوند، ولی در عین حال انجمن‌های قومی

را نیز گونه‌هایی غیرقانونی و نامشروع از گروه‌بندی‌های سیاسی به حساب می‌آورند. ممکن است گروهی از نخبگان، یک انجمن مذهبی، کاستی یا قبیله‌ای را جاوه‌ای مشروع از هویت و منافع جامعه‌ای خاص تلقی کنند، در حالی که ممکن است گروهی دیگر از نخبگان سیاسی همان نوع انجمن را استثنا طلب، جدایی‌خواه، فرقه‌ای و در نتیجه غیر قانونی به حساب آورند.

۴- نامشروع و غیرقانونی قلمداد شدن انواع تقاضاهای مشارکت کنندگان سیاسی، چهارمین علت بروز بحران مشارکت می‌باشد. ممکن است نخبگان حاکم بعضی از تقاضاها را به این دلیل نامشروع قلمداد کنند که نمی‌توانند این تقاضاها را به عنوان سیاست عمومی بپذیرند و یا اینکه این تقاضاها موجب می‌شود گروه‌هایی به قدرت وارد شوند که هدف آن‌ها اجرای سیاست‌هایی است که از نظر نخبگان حاکم نامشروع است. به عنوان نمونه در این زمینه ممکن است درخواست از دولت جهت تاسیس یک مذهب دولتی رسمی از سوی نخبگان غیر مذهبی (سکولار) حاکمی که تحمل رسیدن گروه‌های حامی تقاضای مزبور به قدرت را ندارند مورد اعتراض شدیدی واقع شود.

۵- بحران مشارکت وقتی رخ می‌دهد که گروهی که خواهان مشارکت است به دنبال تقسیم قدرت با نخبگان موجود نباشد و در مقابل می‌خواهد نخبگان موجود را جا به جا نماید، به بیان دیگر منکر حق حکومت نخبگان موجود گردد.

به طور خلاصه، وقتی بحران مشارکت خواهیم داشت که کسانی که دنبال قدرت هستند دارندگان قدرت را کاملاً نامشروع قلمداد نمایند و منکر هرگونه امتیازی از قبیل حق تاریخی، حمایت‌های مذهبی یا صلاحیت‌های اخلاقی گردند که آنان را مستحق حکم‌رانی بر دیگران یا حتی شرکت در فرایندهای حکومت می‌نمایند (پای، ۱۳۸۰: ۲۸۰-۲۸۶).

۴-۵- بحران نفوذ^۱

بحران نفوذ، شبیه بحران توزیع، در وهله اول به تغییرات بنیادین در عملکرد حکومت و برخی از انواع پیامدهای نظام سیاسی ارتباط دارد. گرچه این تغییرات با ابعاد روانشناختی و عمدتاً به طور مستقیم با بحران‌هایی که بیشتر ریشه روانشناختی دارند (مانند هویت و مشروعیت) سروکار دارد

ولی توجه ما را به برنامه ریزی‌های نهادی ویژه و اصلاحات آن‌ها در طول زمان معطوف می‌دارد. در کلی‌ترین حالت، تمامی بحران‌ها توانایی نخبگان حاکم را مورد چالش قرار می‌دهند، و در حقیقت چنین چالش‌هایی در هریک از نواحی بحرانی مورد بحث ما برای تعدیل نهادهای قدیمی و یا خلق نهادهای جدید فشار لازم را بر نخبگان وارد می‌کنند.

۱-۴-۵- چستی بحران نفوذ

از نظر لوسین پای، «بحران نفوذ» به صورت فشارهای وارده بر گروه نخبگان برای سازواری نهادی و ایجاد ابداعات و نوآوری‌ها تجلی می‌یابد. مساله بحران نفوذ از این ضرورت ناشی می‌شود که ساختارهای حکومتی موجود باید سیاستی را به کار بگیرند که با زندگی روزمره مردم منطبق و سازگار باشد و قادر باشد تمامی جمعیت را در برگیرد (بدیع، ۱۳۹۳: ۶۲).

زمانی که جامعه در مرحله گذار به سمت توسعه و رشد قرار دارد، به دلیل وجود عدم تجانس در ظرفیت بهره‌گیری از مواهب توسعه، اختلافات عمومی اجتماعی، طبقاتی، تفاوت‌های نژادی، قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، زمینه ایجاد تنش، تفرقه و واگرایی فراهم می‌شود. همین مسائل نفوذ فراگیر دولت توسعه‌گرا بر تمامی مناطق قلمرو حکومتی خود را با اختلال و اشکال مواجه می‌سازد. شاخص اصلی بحران و فراگیری در فراگرد توسعه فقدان اعتماد و پذیرش مردم به ویژه آنان که از فرآیند توسعه آسیب پذیرفته‌اند نسبت به حکومت و رهبران می‌باشد. در شرایطی که بحران نفوذ و فراگیری شاخص رابطه حاکمان و محکومان باشد، غالباً گروه‌های محروم جامعه دست به اغتشاش و تظاهرات خشونت‌آمیز می‌زنند. خشونت‌های شهری ممکن است در شکل سازمان‌یافته، مثل اعتصابات کارگری، تظاهرات ضد دولتی، ترور و خراب‌کاری بروز کند. در چنین حالتی گروه‌های فروملی از جمله گروه‌های قومی، مذهبی، زبانی یا نژادی که تعلقات ملی و پیوندها را با دولت مرکزی سست می‌بینند فرآیند واگرایی را در پیش می‌گیرند که ممکن است به استحاله ملی و تجزیه طلبی نیز منجر گردد (کاظمی، ۱۳۸۲: ۵۹).

۲-۴-۵- عوامل بروز بحران نفوذ

الف) بحران نفوذ زمانی پدید می‌آید که مردم اعتماد خود به حکومت را از دست بدهند و نوعی بی‌توجهی و بی‌اعتمادی میان حکومت و مردم به وجود آید. شکاف و فاصله ایجاد شده باید از طریق اجرای سیاست‌های مداخله‌جویانه دولت برطرف شود که در برگیرنده همه قشرهای مختلف جامعه باشد. همچنین با سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، نظارت‌های

دولتی و ایجاد نهادهای ملی، محلی و منطقه‌ای می‌توان این شکاف را پر کرد. آنچه در مدیریت بحران نفوذ باید در نظر گرفت، ایجاد اعتماد میان کارگزاران و مردم و ایجاد انتظارات واقعی و معقولانه از دولت و کارگزاران در میان مردم است (یاوری وثاق، ۱۳۹۱).

ب) یکی دیگر از دلایل بحران نفوذ افزایش گستره و عمق کنترل سیاسی مرکزی است. امروزه حکومت‌ها دامنه کنترل خود را به بخش‌های دور دست‌تر از سرزمین‌های ملی، گسترش داده‌اند. حکومت به درون ساختارهایی نفوذ کرده که پیش از این مجزای از جامعه بوده یا اجزایی مستقل به حساب می‌آمده‌اند؛ لزوماً برداشت مدرن از برابری در پرتو انگاره نفوذ اداری باید تکلیف سیاسی تمامی شهروندان را، برابر فرض کند و مهم‌تر از آن باید اجزای ترکیبی جوامع را تک تک شهروندان - و نه مجموعه‌ها - معرفی نماید (بایندر، ۱۳۷۷: ۲۴۲).

ج) ماری لوین با کمک از نظریه سیمن، بیگانگی در حوزه‌های اجتماعی - سیاسی را مورد بررسی قرار داده و معتقد است در بیگانگی اجتماعی - سیاسی فرد دچار حالتی می‌شود که احساس می‌کند رای او در امور سیاسی و اجتماعی موجب تغییر نمی‌شود و بر فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی دیگر تاثیرگذار نیست و به این باور می‌رسد و این نوع بیگانگی می‌تواند به اشکال گوناگون یعنی بی‌هنجاری، احساس بی‌قدرتی، بی‌معنی بودن، احساس بی‌زاری و تنفر بروز نماید. احساس بی‌قدرت بودن به این معنا که فرد فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود را در رسیدن به اهداف مورد نظر بدون تاثیر تلقی نماید (حسنی، ۱۳۸۹: ۱۴۰).

د) محققان حوزه روانشناسی اجتماعی با دیدگاهی روانشناختی اعتقاد دارند که ریشه‌های بی‌اعتمادی جوامع مختلف را می‌توان در تاریخ سیاسی آن جوامع جستجو کرد. اگر جامعه‌ای که دارای تاریخی با سختی‌های تکرار شونده پر تلاطم، و ناکامی‌های سیاسی باشد به وضعیت بی‌اعتمادی دچار خواهد شد. زمانی که بی‌اعتمادی حاصل می‌شود، رفتار انسان‌ها ناپایدار، خشن و ستیزه‌جویانه می‌شود (مصلی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

ه) از دیگر عوامل ظهور بحران نفوذ و فراگیری در جوامع در حال گذار، خلاء و فقر نهادی است که تقریباً در همه حوزه‌های کارکردی مؤثر در نوسازی به صورت چشم‌گیری وجود دارد. در این‌گونه جوامع، نهادهای مورد نیاز یا وجود ندارند و یا چندان قادر به ایفای نقش و انجام کارکردشان نیستند. در عین حال، برنامه‌ریزی و ارتباطات که به عنوان حوزه‌های کلیدی تلقی می‌گردند، دچار نارسایی‌های جدی می‌باشند. تکنیک‌های تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی معمولاً

تقلیدی و نامناسب هستند و از طرف دیگر توسعه ارتباطات، خواسته‌ها و توقعات زیادی را به بار می‌آورد که زیر ساخت‌های مناسب به منظور پاسخ‌گویی به آن‌ها وجود ندارد (دیوب، ۱۳۷۷: ۵۱-۵۰).

۵-۵- بحران توزیع^۱

لوسین پای معتقد است در یک حالت کلی، اکثر مشکلات حکومت می‌تواند مشکلات توزیع محسوب شود، مشکلاتی که ممکن است ویژگی‌هایی از یک بحران را با خود داشته باشد. بنا بر دیدگاه ایستون یقیناً چنین چیزی در تعریف از فرایند سیاسی و در واقع نظام سیاسی تحت عنوان توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها مستفاد می‌شود. ایستن نیز مانند پارسونز و دیگران، در تلاش است که دانش سیاست را از دانش اقتصاد متمایز سازد، و خاطر نشان می‌کند که اگر چه ممکن است توزیع سیاسی با حوزه کاملی از ارزش‌ها در یک جامعه مرتبط باشد، اما این جنبه اقتدار آمیز تصمیم‌های قطعی مرتبط به چنین توزیع‌هایی است که آن‌ها را در حوزه سیاست قرار می‌دهد (پای ۱۳۸۰: ۳۶۱).

۱-۵-۵- چستی بحران توزیع

حکومتی که نتواند کالا، خدمات و ارزش‌ها را منصفانه و عادلانه میان قشرها و گروه‌های مختلف جامعه توزیع و منتشر کند، دچار بحران توزیع می‌شود که حل این بحران، به مداخله دولت و دستگاه‌های اداری در توزیع کارآمد کالا، خدمات و ارزش‌ها نیاز دارد. از فرآیندهای مورد توجه در وفاق اجتماعی، عامل فرصت و فرآیند توزیع ارزشمند در یک جامعه می‌باشد. شرایط مادی و عینی لازم برای تعمیم... وفاق اجتماعی، به میزان سهم شدن اکثریت گروه‌ها و [قشرها] و افراد در [موهبت‌های] اجتماعی بستگی دارد. بر عهده نظام فرصت‌ها (قشربندی) است که با گرایش برابرسازی، فرصت‌های [برابری] برای گروه‌ها و قشرهای مختلف اجتماعی فراهم سازد و حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی و فرهنگی را برای آحاد اجتماعی در طول زمان [گسترش] دهد. از این رو، منابع لازم برای توزیع در جامعه دو گونه است: توزیع عادلانه منابع ارزشمند و برابری فرصت‌ها. لاسول، ساخت و کارکرد ارتباطات در جامعه را به سه دسته تقسیم می‌کند:

اول - نظارت

جمع‌آوری اطلاعاتی که جامعه درباره نیازها، مخابرات و فرصت‌ها باید بداند تا بدین وسیله خود به مسائلی پاسخ گوید؛

دوم - هم‌بستگی

درگیر کردن پاسخ جامعه در مورد اطلاعات مربوط به توزیع قدرت، سیاست‌گذاری، خودسازمان‌دهی و مسئولیت‌ها و متحول ساختن الگوها به شکلی که مورد نیاز جامعه است؛

سوم - جامعه‌پذیری

به اعتقاد لاسول: با گذشتن از دانش و ارزش‌های جامعه، به اندیشه و اعضای درون‌گر می‌توان معنا داد. بر این اساس، در جامعه، کودکان بزرگ می‌شوند تا در آینده، شهروندانی مسئول و مفید باشند و بزرگسالان نیز بر سر شبکه‌ای از عقاید و علوم با یکدیگر هم‌پیمان می‌شوند. از این رو، همان‌گونه که در قسمت هم‌بستگی بیان می‌کند، رسانه‌ها، مسئولیت توزیع ارزش‌ها، فرصت‌ها و منابع را در میان مردم بر عهده دارند (یاوری و ثاق، ۱۳۹۱). به نظر لوسین پای، «بحران توزیع» در چارچوب یک سری از مسائل ایدئولوژیک، منابع انسانی و فیزیکی رخ می‌دهد. به اعتقاد بایندر دو ویژگی اساسی، بحران توزیع را تشکیل می‌دهند. افزایش سریع تقاضاهای مادی مردم از حکومت و مسئولیت حکومت‌ها نسبت به سطح زندگی مردم. نامی که به دو پدیده فوق‌الطلاق شده است «انقلاب انتظارات فزاینده» است. بحران توزیع بازتاب وضعیتی از زمان حال است که در آن اهداف خرد فرهنگی و اهداف مستقل به اهدافی سیاسی تبدیل شده‌اند.

۲-۵-۵- بحران توزیع؛ منابع طبیعی و انسانی

۱-۲-۵-۵- منابع طبیعی

در نگاه اول به نظر می‌رسد که کمبود منابع طبیعی یک کشور به شدت و شاید به طور مطلق، توانمندی اقتصادی آن کشور را محدود می‌سازد. بعضی از قوانین توسعه که از مکتب کلاسیک اقتصاد غربی نشأت می‌گیرد، ممکن است غیر قابل دفاع باشد. از ریکاردو به بعد، اقتصاددانان تصدیق کرده‌اند که زمین (و دیگر منابع طبیعی) در خدمت ایجاد محدودیت برای توانمندی رشد اقتصادی‌اند. در طرف دیگر ما مدل‌ها یا نظریاتی مانند مدل‌ها و نظریات هارود را داریم که در آن‌ها قانون بهره‌وری کاهش‌یافته از زمین به طور خودآگاه حذف می‌شود و در واقع در آن‌ها،

زمین به عنوان یک متغیر مهم در مدل‌های اقتصادی، گنجانده نمی‌شود. تئودور شولتز بسیار حکیمانه با این بحث برخورد کرد، و باریک بینی‌های او شایسته و مورد توجه بسیار جدی اقتصاددانان و نخبگان ملت ساز امروزی است. شولتز خاطر نشان می‌کند که جزم و سکون بعد از جنگ (که بین کشورهای کمتر توسعه یافته بسیار رواج یافته)، دایر بر اینکه رشد اقتصادی مدرن کلاً به صنعتی شدن وابسته است، منشا خسارت‌های فراوان بوده است. او در ادامه این دیدگاه جا افتاده در بین اقتصاددانان حرفه‌ای مبنی بر اینکه تولید ابتدایی در حوزه کشاورزی و استخراج معدن ماهیتاً مانع رشد اقتصادی در کشورهای فقیر است، را قویاً مورد اعتراض قرار می‌دهد. هر جا ملت‌سازان معتقد باشند سطح بازدهی نازل ناشی از سرمایه‌گذاری اضافی در این بخش‌ها ماهیتاً صفر یا نزدیک به صفر است، خود این اعتقاد گامی کوچک، ولی ظاهراً گریز ناپذیر به سوی تاکید بر سرمایه‌گذاری برای صنعتی شدن است. این اعتقاد که رشد اقتصادی مدرن کاملاً به صنعتی شدن وابسته است منشا خسارت‌های فراوان بوده است، که می‌توان به مواردی از آن‌ها اشاره کرد: نتیجه نه چندان آشکار اینکه دقیقاً آن بخش از کشورهای در حال توسعه که چشم‌گیرترین و آشکارترین بخش، بخش کشاورزی است، در اغلب موارد، از حداقل میزان توانایی در کمک به منافع خود (و بعضاً منافع ملی) برخوردار است. در صورتی که انجمن‌های ثانویه و گروه‌های ذینفع که در چنین کشورهایی ایجاد می‌گردند تمایل دارند در مراکز شهری متمرکز گردند. بخش‌های سنت‌گرا و کشاورزی چنین جامعه‌ای نه تغییرات سازمانی را تشویق می‌کنند و نه به سادگی خود را به دست چنین تغییراتی که به مداخله سیاسی موثر منجر می‌گردد، می‌سپارند. بدین ترتیب در جایی که سیاست‌های ملی بر صنعتی شدن تاکید می‌کنند دقیقاً به بهای نابودی آن بخش از اقتصاد - که به گفته شولتز می‌بایست، مهم‌ترین کمک را به رشد اقتصادی بنماید - اتخاذ و اجرا می‌گردند، ما موقعیت‌هایی غیرطبیعی را شاهد خواهیم بود. بنابراین چندان هم عجب نیست که نخبگان ملت ساز بخش‌های روستایی را متشکل از جمعیت‌هایی فاقد روحیه و تعاون و عقب مانده‌ای تلقی نمایند که باید در راستای حمایت از دیگر اهداف توسعه ملی بسیج گردند. یکی دیگر از جنبه‌های پیچیده پافشاری متعصبانه و جزم‌گرایانه بر صنعتی شدن همان چیزی است که می‌توانیم آن را شهری شدن کاذب بنامیم. این الگو در جایی وجود دارد که انگیزه واقعی حرکت جمعیت از روستا به شهر فرصت‌های استخدامی - که می‌تواند توده‌هایی از روستاییان کم‌سواد یا بی‌سواد را که به منظور دستیابی به فرصت‌هایی برای بهبود مادی خود به

سوی شهرها حرکت می‌کنند - جذب نماید، نباشد. نتیجه این که، مراکز شهری کشورهای در حال توسعه از یک طرف با کارگران بیکار و سرکش و از طرف دیگر با تعداد مساوی از چنین قشری از روشنفکران مشخص می‌گردد. سپس این دو گروه با هدف تشکیل تربیتی شتاب دهنده از تقاضاهایی که بحران توزیع را جلو می‌اندازند، با یکدیگر ترکیب می‌شوند(پای، ۱۳۸۰: ۳۸۰-۳۸۴).

۲-۲-۵-۵- منابع انسانی

این عنوان ما را به دخالت دادن متغیر منابع انسانی در تقاضاهای توزیع رهنمون می‌گردد. اهمیت دامنه خواسته و تقاضاهایی که کشورهای کمتر توسعه یافته با آن‌ها مواجه بوده‌اند نه تنها از حیث تاریخی بی‌سابقه است، بلکه نمایان‌گر بلاواسطه کمبود نیروی انسانی واجد صلاحیت در این کشورهای تازه تاسیس نیز می‌باشد. مانند مساله مادی و طبیعی، مساله نیروی انسانی هم آن قدر ابعاد و جنبه دارد که ما نمی‌توانیم همه آن‌ها را در اینجا مورد کندوکاو قرار داده و کشف کنیم. در عین حال نیروی انسانی دو جنبه مهم دارد که شایسته بحث است: کیفیت رهبری مورد نیاز برای طراحی و اجرای برنامه‌های اقتصادی ملی یا محلی، و موانع روانشناختی احتمالی برای رشد اقتصادی.

۱- برنامه‌ریزی و ضرورت‌های انسانی آن

هاریسون و مایرز مساله منابع انسانی را به گونه‌ای کاملاً موجز این طور بیان می‌دارند. ساختن ملت‌های مدرن به توسعه مردم و سازماندهی فعالیت انسانی بستگی دارد. یا همان طور که تئودور شولتز نیز اذعان دارد، حل مشکلات توزیع یا باز توزیع مستلزم سرمایه‌گذاری بی‌سابقه بر روی انسان توسط کشورهای است که هنوز در مراحل قبل یا اولیه صنعتی به سر می‌برند. تعبیر میردال در این باره چنین است: اصل اساسی در ایدئولوژی برنامه‌ریزی اقتصادی این است که دولت با اقداماتی چون سرمایه‌گذاری و ابتکار، و با کنترل‌های متفاوتی - از قبیل تحمیل انگیزه‌ها و محدودیت‌هایی - بر بخش خصوصی در اقتصاد نقش فعال، و در حقیقت تعیین کننده‌ای، به خود می‌گیرد، دولت توسعه اقتصادی را آغاز می‌کند، تداوم می‌بخشد و به پیش می‌برد. این معیارهای سیاست‌گذاری از لحاظ عقلایی هماهنگ شده، و این هماهنگی برای چند سال آینده در برنامه جامعه آشکار شده و خود را نشان می‌دهد. کشورهای توسعه‌نیافته معمولاً دارای دولت‌های ضعیف هستند و مشکلات بسیاری در قانون‌گذاری و اجرای قانون دارند. در چنین جوامعی

مبارزه علیه دولت ضعیف و به خصوص فساد که می‌تواند تأثیری شگرف بر تساوی داشته باشد، روی کارایی و تولید نیز موثر است. به طور مشابه، اصلاحات آموزشی نیز می‌تواند بر برابری و بهره‌وری موثر افتد. کل سیستم آموزشی و محتوای آموزشی می‌بایست تغییر کند تا تبعیض آموزشی برای طبقات اقتصادی از بین رود. چنین اصلاحاتی هر چند بر مبنای متغیرهای غیراقتصادی است اما آثار شگرفی بر توسعه اقتصادی خواهد داشت.

۲- موانع روانشناختی

با نگاهی به گذشته زمان و مشاهده این که کدامیک از کشورها در ورود به مراحل پیشرفته تجدید اقتصادی کم و بیش موفق بوده‌اند، بسیار وسوسه‌انگیز خواهد بود که با خود بیندیشیم چنین کشورهایی چه تفاوت‌هایی با دیگران دارند و سپس آن چه را ممکن است روابطی ساختگی باشد در قالب عوامل موثر علی و معلولی برگردان نماییم. ما ادبیات وسیعی در اختیار داریم که حتی آن جا که به طور عادی «هویت ملی» را مورد تأکید قرار می‌دهد، این گفته ما را تقویت می‌نماید که وقتی نخبگان حکومتی توانا وجود داشته باشند یا وقتی غیر نخبگان، خود علائم هویت اصلی را که به حل و طرح «عقلایی» مشکل می‌انجامد توسعه دهند، بحران‌های توسعه به خوبی مدیریت می‌شوند. بدون شک چنین دیدگاه‌هایی به واسطه فواین آهین مفروض رشد اقتصادی تقویت می‌شوند. این قوانین مبین این امرند که همه اهداف و آرزوها با هم سازگار نیستند، نمی‌توان همه آن‌ها را در کوتاه مدت برآورد و مهم‌تر از همه، پیشرفت‌های آینده فقط به بهای تقدیم قربانیان فوری - که عموماً تحت عنوان پس اندازها یا انباشت‌ها سرمایه توصیف می‌شوند - می‌توانند تحقق یابند. اعتقاد ما بر این است که احتمالاً هیچ پاسخ‌کننده‌ای برای بحران توزیع یافت نخواهد شد مگر اینکه بپذیریم که نه تنها توده‌ها بلکه همچنین قشر اجتماعی دارای امتیازات بیشتر هم باید در راستای توسعه الگوهای پس انداز برای سرمایه‌گذاری و الگوهای مربوط به تعویق تأمین خواست‌ها به نفع عواید و رضامندی‌های آینده تشویق شوند. اشیانگر این چنین نکته‌ای را تصریح می‌کند و اظهار می‌دارد که یکی از مشکلات بزرگ بر سر راه، پاسخ موثر به ضروریات توزیع، ذهنیت لطیف ملت‌سازان معاصر است. تقاضاها برای رهبری قدرتمند، بر نقش نخبگان در توسعه سیاسی و اقتصادی آن هم به صورتی وسیع تأکید دارد و ما هم اعتقادمان همین است. گرچه ما در فرمول‌بندی‌هایمان توده‌ها را به عنوان یک عامل کاملاً بلا اثر منظور ننموده‌ایم، ولی به طور حتم بحران‌های توسعه را به عنوان اموری که در سطحی وسیع با

تعاملات، آرزوها، انگیزه‌ها و واکنش‌های نخبگان در قبال علائم محیط توده‌ای سر و کار دارند، در نظر گرفته‌ایم. نقش حیاتی نخبگان سیاسی در تحول مقوله مخرب قدرت رو به افزایش است و اعتقاد همیشگی ما این بوده است که برجسته‌ترین جنبه قدرت سیاسی در کشورهای در حال توسعه این است که قسمت اعظم نخبگان مقدار کمی از قدرت را در اختیار دارند و به این دلیل هست که ما بر ضرورت مقابله متوالی ملت‌سازان با بحران‌ها در تمام مقاطع ممکن، نیاز به پاسخ به تقاضا را در بستر ترتیبات نهادی موجود در هر زمان ممکن پیشنهاد نمودیم. فضایی که هریک از نخبگان در پاسخ دادن به تقاضاهای توزیع از آن برخوردارند، نه فقط به شرایط داخلی بلکه همچنین به عوامل خارجی وابسته است (پای، ۱۳۸۰: ۴۰۰-۴۰۴).

نتیجه گیری

نظریه پردازان علوم سیاسی، محوریت را به نقش، جایگاه و تاثیر بحران‌های مختلف می‌دهند که در اثر توسعه ایجاد شده و فرآیند توسعه را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند. بر اساس این نظریه جوامع همیشه در معرض مجموعه‌ای از بحران‌ها هستند. این بحران‌ها یا به لحاظ سطح فزاینده توسعه بعضی از جوامع نسبت به محیط است، یا در مقابل آن، به لحاظ واماندگی کشورهای عقب مانده از همگامی با تحولات محیطی. هر نظام سیاسی به نحوی در طی تاریخ خود به نوعی با بحران‌های پنج‌گانه توسعه سیاسی روبرو می‌گردد، که برای رسیدن به توسعه سیاسی باید این بحران‌ها را با موفقیت پشت سر بگذارد. بر اساس مطالب ذکر شده نظریه بحران‌های سیاسی راه دستیابی به تجدد و توسعه سیاسی را در برابر حکومت‌ها قرار می‌دهد، براساس این نظریه، جامعه توسعه‌یافته از لحاظ سیاسی لزوماً این بحران‌ها را پشت‌سر گذاشته‌اند اما احتمال به وجود آمدن دوباره این بحران‌ها در این جوامع وجود دارد. بنابراین دولت‌ها و حکومت‌ها همواره باید خود را برای رویارویی با این بحران‌ها به مکانیزم‌های موثر مجهز سازند.

منابع

- بایندر، لئوناردو. ۱۳۷۷. «بحران‌های توسعه سیاسی». ترجمه غلامرضا خواجه سروی. **مطالعات راهبردی شماره ۱**.
- بدیع، برتران. ۱۳۹۳. **توسعه سیاسی**. ترجمه احمد نقیب زاده. تهران: قومس.

- بشیریه، حسین. ۱۳۸۶. **عقل در سیاست**. تهران: نگاه معاصر.
- بهزاد فر، مصطفی. ۱۳۹۰. **هویت شهر (نگاهی به هویت شهر تهران)**. تهران: نشر شهر.
- پای، لوسین و دیگران. ۱۳۸۰. **بحران ها و توالی ها در توسعه سیاسی**. ترجمه غلامرضا خواجه سروی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تاجیک، محمد رضا. ۱۳۷۹. روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی. **فصلنامه مطالعات ملی**، ۲(۵).
- تاجیک، محمد رضا. ۱۳۸۴. **مدیریت بحران**. تهران: فرهنگ گفتمان.
- جمشیدی، احمد. ۱۳۸۲. «بحران هویت». **ماهنامه اصلاح و تربیت**، شماره ۱۳ و ۱۴: صص ۳-۷.
- حسینی، قاسم. ۱۳۸۹. «بررسی رابطه بیگانگی سیاسی و اجتماعی با مشارکت سیاسی و اجتماعی دانشجویان دانشگاه های دولتی شهر تهران در سال های ۸۷-۸۶». **فصلنامه علوم اجتماعی** ۱۷(۵۰): صص ۱۲۹-۱۷۰.
- دیوب، اس.سی. ۱۹۲۲. **نوسازی و توسعه در جستجوی قالب های فکری بدیل**. ترجمه احمد موثقی. ۱۳۷۷. تهران: نشر قومس.
- رفیع پور، فرامرز. ۱۳۷۷. **توسعه و تضاد، کوشی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران**. تهران: شرکت سهامی انتشارات.
- ساوه درودی، مصطفی؛ خلیلی، ابراهیم و ملکی، عباس. ۱۳۹۲. «بحران های سیاسی و توسعه سیاسی در ایران». **فصلنامه علمی - پژوهشی امنیت پژوهی**، ۱۲(۴۳): صص ۳۵-۵۹.
- سریع القلم، محمود. ۱۳۷۱. «اصول ثابت توسعه سیاسی». **دوفصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۵۵ و ۵۶: صص ۲۶-۲۹.
- سیف زاده، حسین. ۱۳۹۶. **پانزده مدل نوسازی، توسعه و دگرگونی سیاسی**. تهران: توس.
- الطایی، علی. ۱۳۸۶. **بحران هویت قومی در ایران**. تهران: شادگان.
- فلاحی، مجید. ۱۳۸۹. «بررسی بحران های پنج گانه توسعه سیاسی در رابطه با جمهوری اسلامی ایران». استاد راهنما: مسعود اخوان کاظمی. پایان نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه رازی.
- قائدی، محمدرضا. ۱۳۸۲. «مؤلفه های نظری بحران». **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲۹، صص ۳۱۷-۳۲۲.
- قوام، عبدالعلی. ۱۳۷۱. **توسعه سیاسی و تحول اداری**. تهران: نشر قومس.
- کاظمی، سید علی اصغر. ۱۳۸۲. **بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر**. تهران: نشر قومس.
- محمد صالحی، علی. ۱۳۷۵. «بررسی مسئله مشروعیت در حکومت پهلوی دوم (۱۳۲۰-۵۷)». استاد راهنما: کاووس سید امامی. پایان نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه امام صادق.
- مصلی نژاد، عباس. ۱۳۸۸. **فرهنگ سیاسی ایران**. تهران: فرهنگ صبا.

- نوروژی خیابانی، مهدی. ۱۳۸۰. فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی: انگلیسی - فارسی. تهران: نشر نی.
- واینر، مایرون و ساموئل هانتینگتون. ۱۳۷۹. درک توسعه سیاسی. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- وکیلی، محمد علی. ۱۳۸۱. بحران اقتصادی و مشروعیت سیاسی. نشریه صدای عدالت، ۱۳۸۱/۹/۲۰.
- یاوری وثاق، مهدیه. ۱۳۹۱. نقش رسانه در آگاهی بخشی سیاسی و اجتماعی. قم: مرکز پژوهش های صدا و سیما.

- Huntington, Samuel. P. (1979). "The Chang to Chang: Modernization, Development, and Politics", in: Cyril E. Black, Comparative Modernization, New York: the Free Press.